

.....
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در بخش اصول راجع به قاعده فراغ و تجاوز بود و این که چون قاعده فراغ و تجاوز اصولا معارض با استصحاب اند به مناسبت تعارض اصول و تعارض استصحاب با بعضی از اصول حضرات متعرض این بحث شده بودند و به این مناسبت حالا که تعارض هست چکار بکنیم؟ استصحاب مقدم است؟ البته معلوم است که قاعده فراغ و تجاوز مقدم بوده لکن به دنبال نکته بحث بودند که چرا قاعده فراغ و تجاوز مقدم بر استصحاب است، بحث های اصولیش گذشت.

به مناسبتی اصحاب با این که بنایشان این است که در مسائلی وارد بشوند که مربوط به شبهات حکمیه است و قاعده فراغ و تجاوز اصولا در شبهات موضوعیه است، در شبهات حکمیه قاعده فراغ و تجاوز نداریم، اصلا معنا ندارد، با تمام این مطلب این جا به مناسبتی متعرض قاعده فراغ و تجاوز شدند، لا اقل اشاره ای به روایات کردند، البته کم از روایات آوردند و بعدش هم فروعی را در مسئله قاعده فراغ و تجاوز بیان کردند لذا به این مناسبت ما هم دیگر فعلا از بحث اصول خارج بشویم و عرض کردیم برای تتمیم بحث اولاً روایات را تا جایی که به عقلمان می رسد بررسی بکنیم، بعد از این هم وارد بعضی از احکام بشویم آن قسمت فروع قاعده تجاوز را، آن شرحی که متعلق به آن است از همان کلمات مرحوم نائینی و آقاضیا اکتفا می کنیم و به اشاراتی رد می کنیم که خیلی معطل نشویم. عرض شد روایاتی که در باب قاعده تجاوز و فراغ هست به طور طبیعی یک مقدارش مثلا در کتاب وسائل و جامع الاحادیث در ذیل باب وضو آمده در هر دو کتاب، یک مقداریش در کتاب وسائل در باب رکوع آمده، یک مقدارش هم در ابواب خلل آمده، در جامع الاحادیث تمام را در ابواب الخلل آورده که از این چاپی که دست من هست حالا چاپ بعدیش را نمی دانم، جلد ۶ جامع الاحادیث است، علی ای حال یک مقداری که جامع الاحادیث با وسائل اختلاف دارد آن باب رکوع است، ایشان آن روایت را کلا در همین باب خلل نقل کرده، باب خلل در نماز و به طور متعارف در این باب خلل هم در جامع الاحادیث و هم در وسائل دو باب

قرار دادند، یک باب برای قاعده فراغ و یک باب برای قاعده تجاوز. در این کتاب جامع الاحادیث از صفحه ۲۹۸ باب ۱۵ خلل در قاعده تجاوز است، باب ۱۶ در قاعده فراغ است، و عرض شد که در هر دو کتاب گاهی روایات واحده را در هر دو باب آوردند و این منشا شده که بعد ها در اصول بحثی بشود که قاعده فراغ و تجاوز یکی است یا دو تاست، مشهور این که دو تاست عده ای هم تفصیل قائلند که در ثبوتش یکی است و در اثباتش دو تاست یا ثبوت و اثبات دو تاست یا ثبوت و اثبات یکی است، الی آخر قاعدتا طریق علما در مناقشاتشان واضح است. عرض کردیم در این مقام اصولا تقریبا سه تا روایت اصلی هست، روایات دیگر هم هست حالا آن ها را هم می خوانیم، یکی روایات محمد ابن مسلم است که خواندیم و عرض کردیم یک متن روایت محمد ابن مسلم که هم در این کتاب آورده یعنی در کتاب جامع الاحادیث و هم در کتاب وسائل، یکیش این است که کل ما مضی من صلاتک و ظهورک و ذکرته تذکرا فامضه، عرض کردیم این ظاهرا نه ربطی به قاعده فراغ دارد و نه تجاوز دارد، فذکرته یعنی یادت آمد که نخواندی، انجام ندادی، تذکر هم یعنی یادت آمد. محل بحث ما فعلا صورت شک است نه صورت تذکر، این روایت را هم در کتاب جامع الاحادیث و در این باب آورده و هم در باب وضو که عرض کردم در جامع الاحادیث در دو باب روایاتش آمده، یکی باب وضو و یکی هم باب خلل، این روایات را در این جا در صفحه ۳۰۵ به عنوان تقدم فی رواية، این روایتش که ربطی ندارد، این گذشت که ربطی ندارد، می ماند یک روایتش کل ما شککت فیه مما قد مضی فامضه کما هو، این روایت را در دو باب آورده، عرض کردم یکی از مشکلات این است که هم در باب ۱۵ آورده، صفحه ۲۹۸ و هم در باب ۱۶ آورده صفحه ۳۰۵، آن وقت به مناسبتی بقیه روایات محمد ابن مسلم را هم متعرض شدیم و دیگر حالا فهرست وار مطالب سابق را عرض میکنم امروز غرض روز اول است.

مسئله دیگری که پیش آمد این بود که عرض کردیم روایتی هست از زراره، این روایت زراره خیلی طول و تفصیل دارد، در قاعده تجاوز در باب ۱۵ است و طبیعتا خیلی موثر بوده در بین اصحاب ما و عرض کردیم این بر می گردد به کتاب حریز، کتاب رساله معروف حریز، البته این روایت با این متن حتی در کتاب کافی هم نیامده و این برای ما تعجب آور است و در فقیه هم نیست، در فقیه موجزش آمده یعنی در همان هدایة صدوق، در این جا در قاعده تجاوز بیان مصادیق دارد، رجل شک فی الاذان و قد دخل فی الإقامة،

قال یمضی قلت رجل شک فی الاذان و الاقامة قد کبر قال یمضی، همین ترتیب، آن وقت آخرش دارد ثم قال یا زرارة إذا خرجت من شيء ثم دخلت فی غیره فشکک لیس بشيء، در این جا دارد که عنوان دخلت فی غیره است، عرض کردیم از زراره یک، این دیگر در قاعده تجاوز است که از زراه یک روایتی هم در قاعده فراغ هست آن جا هم دخل فی حالة اخرى، آن جا حالة اخرى دارد و عرض کردیم مشهور بین فتوای اصحاب ما در قاعده فراغ دخل فی حالة اخرى دارد، به مجرد فراغ کافی است، در باب قاعده تجاوز دخل دارد، خوب دقت بکنید! آن وقت در روایات محمد ابن مسلم این دخل فی غیره نداشت، خلاصه اش این است که اصحاب ما فیما بعد یک جمع و جوری کردند این ها را کنار بیاورند و این یک نکته ای باید داشته باشد که در قاعده فراغ دخل فی حالة اخرى نمی خواهد اما در قاعده تجاوز می خواهد، این نکته فنیش این است، این به خاطر این بوده که مثلاً اگر شما ایستادید نمی دانید این قیام شما قبل از رکوع است یا رکوع انجام دادید، این مال قاعده تجاوز است، این ها می خواستند بگویند این جا قاعده تجاوز جاری نمی شود چون شک در رکوع دارد لکن دخل فی غیره نیست، ایستاده، نمی داند این قیام بعد از رکوع است یا قیام قبل از رکوع، حالا من فقط فرعش را می گویم بعد ان شاء الله توضیحات فنیش را عرض میکنم اما در باب قاعده فراغ دخل فی غیرها دیگر نمی خواهد چون گفت السلام علیکم و رحمة الله، خب از نماز فارغ شد، شک می کند رکوع را درست انجام داده، سجود را درست انجام داده لذا معروف این است که در باب قاعده فراغ شک در صحت است در تجاوز شک در وجود است، شک می کند، آن جا احتیاج ندارد که از جایش بلند بشود و دنبال یک کار دیگر برود یا وارد یک نماز دیگر بشود.

پرسش: آن شک در سلام بود

آیت الله مددی: شک در سلام را هم انجام بدهد، استصحاب می گوید قاعده فراغ جاری می شود استصحاب بکند یا احتیاط بکند، دقت کردید؟

پس این نکته را خوب دقت بکنید، این ها در حقیقت می خواستند بگویند قاعده تجاوز، حالا یواش یواش نکته اصولیش را هم عرض میکنیم، قاعده تجاوز باید جایی باشد که از آن عمل رد شده و در عمل دیگر رفته، لذا قاعده تجاوز یک نکته تعبدی دیگر هم می

خواهد غیر از خود تجاوز و آن نکته تبعدی باید یک دلیلی بیاید که این غیر است یعنی نمی تواند به او رجوع بکند و إلا در حال سجده شک کرد رکوع نکرده یا نه خب برگردد رکوع انجام بدهد، تعبد داریم که اگر به سجده رسید دیگر اعتنا نکند، چون رجوع نمی تواند بکند، این چون تعبد داریم مثلا سر از سجده برداشت شک کرد قبل از این که قیام بکند دو تا سجده کرده یا یکی، می گویند یکی دیگرش را انجام بدهد چون تجاوز نکرده، بله اگر قیام کرد ظاهر بعضی از روایات قیام تجاوز است، دخول در غیر است، بعضی هایش این است که نه اگر رکوع کرد دخول در غیر است، حالا إن شا الله آن فروع را عرض میکنیم، ان شا الله تعالی یواش یواش این ذهنیت روشن بشود که چرا در قاعده فراغ با این که در روایت زراره دارد دخل فی حالة اخری، آن جا دخول را حساب نکردند، آن وقت فتوای اصحاب این شده، این مجموعه فتوای اصحاب چون سابقا هم توضیح دادم بعد هم این فتاوا را توضیح می دهم که مجموعه فتوای اصحاب این است که قاعده تجاوز در نماز قطعاً جاری می شود، در وضو قطعاً جاری نمی شود، در غیر نماز و وضو هم محل کلام است، نائینی می فرمایند جاری نمی شود قاعده تجاوز، مرحوم آقای خوئی می فرماید جاری می شود، به نظر ما هم حق با نائینی است، در قاعده فراغ هم بعد از عمل است، قاعده فراغ هم در وضو هم در نماز هم در حج، در تمام اعمال جاری می شود، قاعده فراغ مختص به یک باب است، قاعده تجاوز محل کلام است، آن وقت در قاعده فراغ دخول فی حالة اخری معتبر نیست، در باب قاعده تجاوز دخل فی غیره معتبر است، این خلاصه مجموعه فتوا بین اصحاب است، البته روایات به این وضوح نیست، یک جمع بندی نهایی است که بین روایات شده و مخالف هم در مسئله هست که بعد إن شا الله تعالی عرض میکنم.

خب این اجمال قصه و صورت اجمالی قضیه و عرض کردیم یکی روایت محمد ابن مسلم است، یکی روایت زراره است و یکی هم روایت اسماعیل ابن جابر، این روایت اسماعیل ابن جابر منفردا در کتاب تهذیب آمده، در جای دیگر هم نیامده و ایشان از کتاب الرحمة سعد ابن عبدالله نقل کرده و هنوز هم سر مطلب را نمی فهمیم، یک بار در کتاب تهذیب موجود یا استبصار، بله استبصار، در استبصار یک تکه اش را آورده صفحه بعدی کاملش را آورده یعنی دو تا سوال است، در روایت اسماعیل ابن جابر، در استبصار دو بار آورده، در تهذیب فقط ذیل را آورده، دومی را آورده، سرش را هم نمی دانیم و انصافش هم اگر خیلی تعبد شدید به کلام شیخ

باشد و إلا به عقل ما جور نیامد چون فاصله اش در کتاب استبصار صفحه دست راستی و دست چپی است، در یک جایش آورده قال ابوجعفر، در یک جایش آورده قال ابوعبدالله، سند هم تماما یکی است و این که اسماعیل ابن جعفر از ابوجعفر نقل بکند جدا خلاف ظاهر است، دیگر این جا چون بحث های طولانی رجال است عرض کردم راجع به این اسماعیل ابن جابر خیلی بخواهیم راحت صحبت بکنیم و تمام جوانبش را، لا اقل مناسب با بحث خودمان بگوییم شاید چهار پنج روز طول بکشد، یک هفته درسی را می خواهد، گفتم در این جا اوهام خیلی زیاد شده، یکی از اوهام همین است که مرحوم شیخ اسماعیل ابن جابر را در اصحاب باقر نوشته، ظاهرا به این روایت نظرش بوده، البته نسخه رجال شیخ در این جا یک نسخه خثعمی دارد، یک نسخه جعفری دارد، این هم یک مشکل دیگر، یک مطلبی را هم درباره اسماعیل ابن جابر در اصحاب الباقر نوشته که آن هم درست نیست باطل است، اسماعیل ابن جابر جعفری یا خثعمی، هر دو باشد باطل است، دیگر شرح این ها و مشکلاتی که پیدا شده خیلی طولانی است و این از محل بحث ما خارج است. عرض کردیم دو سه تا نکته اساسی است، یکی این که آیا اسماعیل ابن جابر جعفری است یا نه، مرحوم نجاشی اصرار دارد که ایشان جعفری است، حتی دو تا دلیل هم نقل می کند، عرض کردیم هر دو دلیل ایشان واضح نیست، هر دو دلیل ایشان مشکل دارد و آقایان هم که بعد از نجاشی آمدند قاعدتا گفتند که اسماعیل ابن جابر جعفری است لکن صحیحش این است که ایشان جعفری نیست، با این که نجاشی اصرار دارد که ایشان جعفری است ایشان جعفری نیست.

مطلب دوم این است که خب آقای تستری عرض کردم نسبت به آقایان دیگر مفصل تر این جا نوشته، مطلب دوم این که اسماعیل جعفری که در روایات هست دو نفرند یا یک نفرند؟ مشهور بین علمای رجال یعنی از وقتی که رجال نوشته شده مثل زمان علامه به بعد، مشهور دو تا گرفتند، اسماعیل ابن جابر جعفری و اسماعیل ابن عبدالرحمن جعفری، دو نفر گرفتند و طبعاً، عده ای هم گفتند نه اسماعیل جعفری و اسماعیل ابن جابر یک نفر است و ایشان به اصطلاح اصلا هست، آن اسماعیل خثعمی نیست، مرحوم آقای تستری حرفش این است که اسماعیل ابن عبدالرحمن فقط جعفری است و اسماعیل ابن جابر هم فقط خثعمی است و دو نفرند، عرض کردیم بعضی ها حتی احتمال اشتباه در عبارات دیگر داده شده، خیلی بحث خاصی دارد، یک بحث سنگینی دارد و انصافاً هم خیلی فنی است،

.....

اشتباه شده چون می گویم منشا اشتباه اصلی مرحوم نجاشی است، این اگر بچه ها اشتباه می کردند قابل جبران بود ولی مثل نجاشی بخواهد اشتباه بکند خیلی مشکل است، حل مشکل نجاشی و مرحوم آقای تستری هم به نکته خوبی متن به شدند که اسماعیل جعفری یک نفر است و آن اسماعیل ابن عبدالرحمن است و اسماعیل ابن جابر به تعبیر ایشان خنعمی است و آن نیست، حالا خنعمی بودنش هم احتمالش قوی است اما آن نیست، جز ما آن نیست و عرض کردیم صحیح در مقام این است که اصل اشتباه از نجاشی است و نجاشی هم اشتباه را از خودش ندارد، ظاهرا اصل اشتباه از قمی ها واقع شده نه از اهل کوفه و اصولا عرض کردیم اسماعیل ابن عبدالرحمن ایشان مسلم جعفری است و پدر ایشان تقریبا رئیس طائفه جعفری در کوفه بوده، عبدالرحمن جعفری و عبدالرحمن جز شخصیت های اجتماعی است، اسماعیل هم تقریبا هم راوی است و هم شخصیت اجتماعی است و اصولا ایشان زمان موسی ابن جعفر را درک نکرده بلکه احتمالا تا اوائل امام صادق مثلا تا سال های ۱۲۰ زنده بوده چون ایشان پدرش یعنی عبدالرحمن ۱۵ - ۱۴ ساله بوده خدمت پیغمبر رسیده و لذا اسماعیل حضرت صادق و حضرت باقر و حضرت سجاد را درک نکرده اما موسی ابن جعفر را درک نکرده و لذا اشتباه هم نمی شود و ایشان صاحب کتاب هم نیست، اشتباه نشود، اسماعیل ابن عبدالرحمن راوی هست ولی صاحب کتاب نیست و لذا هم نجاشی متعرض ایشان مستقلا نشده است، سرش این است، اصلا ایشان راوی است، البته یک برادری به نام خیمه ابن عبدالرحمن جعفری، آن جز روات معروف است، نسبتا نه حالا درجه یک، خیمه بین اهل سنت شان دارد، بین ما هم اسمش هست اما چنین شانی را ندارد، شانش پیش اهل سنت است، اسماعیل شانش بین شیعه است، اسماعیل ابن عبدالرحمن جعفری و این توثیق صریحی هم ندارد، مگر همان یک اصطلاحی که بعضی ها دارند مشاهیر و رجال اجتماعی، افرادی که در جامعه معروفند گاهی شهرت اجتماعیشان جوری می شود که نمی توانند دروغ بگویند، دروغ بگویند آبرویشان می رود، مثلا بگویند امام باقر این جور فرمود می روند از امام سوال می کنند این دروغ گفت، این خیلی آسانش است برای یک شخصیت، یک کسی باشد حالا مجهول باشد، من من ها خودش رد بکند مطلبی است اما شخصیتی که معروف است طبیعتا نمی تواند دروغ بگوید چون زود دستش باز می شود، مشکل ندارد. علی ای حال ایشان از این راه که یک چهره اجتماعی است، البته ایشان راوی هم هست، چهره اش به اندازه پدرش عبدالرحمن

.....

نیست و روایتش هم به اندازه برادرش خیمه بین اهل سنت نیست و انصافا از این خاندان ما مجموعه ای داریم، فکر می کنم یکی از کارهای بسیار خوبی که مرحوم ابطحی در تهذیب المقال انجام دادند و قبل از ایشان ندیدم، البته قبل از ایشان به یک نحو دیگری در رجال مرحوم بحرالعلوم آمده، ایشان افراد خاندان را هم استخراج کرده، این کار خوبی است، البته در بعضی از کتاب ها هم من من ها شده اما این خودش مستقلا این کار بشود، البته ایشان در همه جا استیفا نکرده اما روی هم رفته کار خوبی است، شاید حدود ده نفر را ایشان یا نوه های او هستند یا بچه های او هستند یا بچه های برادر او هستند، اسم هایشان با تحریف آمده، با اشتباه آمده، در رجال شیخ آمده، جای دیگر آمده، این ها را استخراج کرده که همه از همین خاندان اند، از همین خاندان عبدالرحمن ابن جعفری که تقریبا رئیس عشیره جعفری های کوفه بود، عرض کردیم جعفری های کوفه از یمنی هایی بودند که بعد از آمدن امیرالمومنین به کوفه آمدند و معظم بزرگان خط غلو ما از همین جعفری اند، نمی دانم چرا یعنی رئیس خط غلو که موسس اولیش باشد جابر ابن یزید جعفری است، رئیس علی الاطلاقشان مفضل ابن عمر جعفری است، عمرو ابن جعفری است، ابوعبدالله جعفری است، جعفری زیاد داریم، از جعفری هایی که اصلا جز ارکان خط غلوند، البته اسماعیل جز این ها ذکر نشده است، اسماعیل پسر عبدالرحمن جز این طائفه غلات ذکر نشده و مجموعه این خاندان در کتاب تهذیب المقال نوشته، چون جای دیگر ندارد از این جا، چون ندیدم کس دیگری به اندازه ایشان استیعاب کرده باشد، شاید یکی دو تا را هم من استقرا کردم، یادم رفت حالا حاشیه کتاب چیزی نوشتم یا نه، در ذهنم نیست اما این کار خوبی است، این یک کاری است که در رجال مغفول بوده و این کار خوبی است، عرض کردم رجالیون معاصر ما بعضی هایشان واقعا امتیازاتی دارند، مرحوم آقای تستری یکی از مهم ترین امتیازاتش گرفتن اشتباهات رجال کشی است، در همه جا این کار را نکرده اما خب کار خوبی است که این تحریف شده، خیلی جاها ایشان عبارت کشی را تصحیح کردند، این را قبل از ایشان من ندیدم انجام بگیرد، یکی از کارهای مرحوم آقای تستری این است که مثلا یک نفری را نجاشی اسم می برد شیخ اسم نمی برد، يعلم ذکر الشیخ فی الفهرست و الرجال غفلة، خود مطلب ایشان درست نیست باطل است اما خود این تنبه خوب است، خود این تنبه که یک مقایسه ای بشود بین فهرست شیخ و فهرست نجاشی، چرا شیخ آورده و چرا نجاشی نیاورده یا به عکس آن ورش، نجاشی آورده و

.....

شیخ نیاورده، البته ایشان اکتفا به غفلة کرده اما توضیحاتش را دادیم، فعلا جای بحث نیست، غرض هر کدام از این کتاب ها انصافا بعضی هایشان نکات فنی لطیفی را متعرض شدند، یکی از نکات فنی لطیف در کتاب مرحوم آقای ابطحی در تهذیب المقال پیدا کردن، البته عرض کردم این کار را اول مرحوم بحر العلوم دارد، قبل از بحر العلوم جایی ندیدم، جلد اول رجال بحر العلوم خاندان هاست، آل ابی شعبه؛ آل حلبی، این طوری، اصلا ایشان فوائد رجالی هست رجال نیست، فائده اولایش آن خاندان هایی که در کوفه بودند اینها را استخراج کرده، این کار را مرحوم بحر العلوم کرده لکن آقای ابطحی دیگر از خاندان هم رد کرده، گاهی یک راوی که هست پسر برادرش هم راوی است، عده زیادی مثلا در خاندان میثم تمار، میثم ابن یحیی تمار، مرد بزرگواری است، ایشان هم خاندان دارد، شاید ده تا دوازده تا، آن هایی که من دیدم، احتمالا بیش از این باشد و بیشتر خاندان ایشان هم متکلم اند، میثمی ها، ضبط کلمه (م ی ث م) است که الان معروف به (م ی ثم) است، آن که اصحاب امیرالمومنین است میثم است، بعدی ها میثم اند، خود خاندان را هم میثمی می گویند و إلا خود شخص اسمش م ی ثم است، بعد این اسم عوض شد در ضبط کلمه، مثل ابن میثم بحرانی صاحب شرح نهج البلاغه و خود خاندان ایشان، علی ابن اسماعیل میثمی، خاندان ایشان که هستند به اسم میثم معروفند، شخص ایشان م ی ث م است و بعدی ها میثم اند، علی ای حال یک مقدار از بحث خارج شدیم برای نکته این جناب اسماعیل ابن جابر.

پس منشا این که شیخ اسماعیل ابن جابر را در اصحاب الباقر علیه السلام نقل کرده ظاهرا همین روایت است که قال ابوجعفر که عرض کردیم درست نیست اشتباه است و هنوز هم نمی فهمیم چرا، هنوز هم دقیقا نمی دانیم، آن چه که به ذهن ما فعلا می آید چون شیخ را خیلی جلیل القدر می دانیم و این فرق بین ابوجعفر و ابوعبدالله نگذارد این برای طلبه عادی هم مشکل است چه برسد به شیخ الطائفه، احتمالی که دادیم چون در هر دو جا از سعد نقل کرده احتمالی که من دادم این روایت در کتاب سعد این جور آمده و ایشان تصرف نکرده است، در دو جای کتاب سعد آمده، در یکیش ابوجعفر بوده و در یکیش ابوعبدالله، ایشان بدون تصرف همانی که بوده را نقل کرده، آنی که به ذهن من فعلا می آید این است و العلم عند الله سبحانه و تعالی.

.....
علی ای حال در این روایت اسماعیل ابن جابر که یک تکه اش را بعد می خوانم به مناسبت دخل فی غیره بعد می خوانم، الان نمی خواهد بخوانیم، یک تکه اش این است إن شک فی الركوع بعد ما سجد فلیمض و إن شک فی السجود بعد ما قام فلیمض، البته فلیمض این جا دارد و بعد معارضش هم دارد،

فلیمض. کل شیء شک فیہ مما قد جاوز (ه - خ) ودخل فی غیره فلیمض علیه

این جا هم دخل فی غیره دارد، یکمی روایتش ابهام دارد پس ما اساسا سه تا روایت اساسی داشتیم یکی محمد ابن مسلم، یکی زراره و یکی هم جناب مستطاب اسماعیل ابن جابر و عرض کردیم اسماعیل ابن جابر معروف که ایشان خثعمی است به احتمال قوی، ایشان صاحب کتاب است و اصولا زمان موسی ابن جعفر را درک کرده و با آن یکی اشتباه نمی شود، آن یکی عن الباقر عن السجاد، عن الباقر دارد و عن ابی عبدالله هم دارد اما این اسماعیل ابن جابر این اصولا موسی ابن جعفر است و ایشان صاحب کتاب است و نجاشی اشتباهش همین جاست، این که نوشته اسماعیل ابن جابر جعفری و کتاب بهش نسبت دادند کتاب مال این جعفری نیست، اصلا این جعفری نیست، اسماعیل ابن جابر خثعمی است یا حالا احتمال خثعمی بودنش خیلی قوی است ولو آقای تستری قطعی گرفتند اما خیلی قوی است انصافا، نه با شواهدی که ایشان فرمودند بلکه بالاتر از آن

به هر حال کیف ما کان ایشان ثقة است و این حدیث فعلا قابل اعتماد است و این جا دارد کل شیء شک فیہ مما قد جاوزه و دخل فی غیره فلیمض علیه، فقط در تطبیقش یکمی مشکل دارد که بعد عرض میکنم.

تا این جا سه تا روایت اساسی است، خب برای تکمیل بحث حالا که بحث به این جا رسید کل باب ۱۵ و ۱۶ را من کلا می خوانم، فقط این سه تا روایتش را استثنا می کنیم بقیه اش را من می خوانم تا باب تکمیل بشود، در باب ۱۵ در این کتاب اولش حدیث محمد ابن مسلم است که خواندیم، دیگر تکرار نمی کنیم، دومش در کتاب مستدرک از کتاب درست ابن ابی منصور است، این درست به اصطلاح خیلی توثیق واضحی ندارد، گفتند درست درست است، فارسی هم هست، این هم آدم قابل قبولی است

عرض کردیم شانزده تا مجموعه اصول بوده که پیدا شده، قبل از مرحوم حاجی نوری قدس الله سره، ایشان هم برای اولین بار در کتابش این ها را آورده، بعد ها به خط یک آقایی بوده بالاخره آن را بعد ها چاپ کردند به اسم الاصول الستة عشر، شانزده تا اصل است چاپ کردند و از آن اصولی که از اصحاب است حالا آیا این که این ها اصل هستند یا نیستند، آیا این ها قابل اعتمادند یا نه، شرح این نسخ و مقدار اعتماد بر این نسخ دیگر الان جای بحثش این جا نیست، به هر حال کتاب هایی است که تقریباً در قرن سیزدهم و چهاردهم به نحو وجاده به ما رسیده است، البته نسخش بعضی ها مال قرن سوم و چهارمند یعنی نسخه های مال تَلْعُكْبَری است، تَلْعُكْبَری هارون موسی جز بزرگان اصحاب است، اول نسخه نام ایشان وجود دارد، و ایشان تَلْعُكْبَری متوفای ۳۸۵ بسیار مرد بزرگواری است، جلیل القدر است، فوق العاده مرد جلیل القدری است، یکی از بزرگان اصحاب است که اهتمام زیادی در حفظ اصول و میراث های اصحاب داشته، البته نسخه به هر حال به نحو وجاده هست، حالا ایشان قرن چهاردهم بودند اما در نسخه سیزدهم و چهاردهم به دست ما رسیده و خواهی نخواهی به نحو وجاده است

عن عبید بن زرارۃ، قال: قال أبو عبد الله (ع): إذا شککت فی شیء من صلاتک وقد أخذت فی مستأنف فلیس بشیء؛ امض

إذا شککت فی شیء من صلاتک، این احتمالاً می گویم عرض کردم بعضی از روایات مقام هم گفتند به قاعده تجاوز می خورد هم به قاعده فراغ،

وقد أخذت فی مستأنف

احتمال قویتر تجاوز است که ایشان هم در تجاوز آورده است.

اگر مراد فراغ باشد در فراغ مستأنف نمی خواهد،

این روایت دوم بود، روایت سوم باب هم که مال زراره بود خواندیم، روایت چهارم باب جزئی از روایت زراره است که در فقه الرضا نقل شده و این را هم خواندیم، روایت فقه الرضا را خواندیم، البته ایشان در این جا دارد و کل شیء تشک فیه و قد دخلت فی حالة اخرى نه غیره، فامض و لا تلتفت الی الشک إلا أن تستیقن، اگر ما باشیم و نکات فنی ایشان امام سلام الله علیه طبق این روایت

حساب را روی یقین و شک بردند و لذا اگر حساب روی یقین و شک رفت مثل استصحاب که روی یقین رفته عادتاً این هم باید اصل محرز باشد، در آن ها اصل محرزش به این بود بلی قد رکعت، بلی قد رکعت هم یعنی رکوع انجام دادیم، این هم می شود اصل محرز، ضوابط اصل محرز و غیر محرز را هم سابقاً عرض کردیم.

در کتاب هدایة صدوق، حالا عجیب است مرحوم صدوق این روایت را اصولاً در فقیه هم نیاورده، نمی فهمیم چرا اما در هدایة مجمل این روایت را آورده، این جا ایشان نقل کرده قال الصادق علیه السلام، سابقاً کرارا عرض کردم در کتاب وسائل و در کتاب جامع الاحادیث روایاتی که در هدایة به صورت مرسل است آوردند، بعضی جاها دیدم جامع الاحادیث حتی متن فتوا را هم آورده، صحیحش این است که اصولاً کتاب فقیه و کتاب هدایة و کتاب مقنع متن فتوایش هم به عنوان روایت بیاورند، در کتاب دعائم هم این طور است، من شک فی شیء من صلاته بعد أن خرج منه مضی فی صلاته، این فی شیء من صلاته ظاهراً باز قاعده تجاوز است لذا دارد إذا شک فی التکبیر بعد ما رکع مضی و إن شک فی الركوع بعد ما سجد مضی و إن شک فی السجود بعد ما قام أو جلس للتشهد مضی، ما قام اش محل کلام است، جلس للتشهدش است، خوب دقت بکنید! چون وقتی جلس للتشهد رکوع را انجام داده است، آیا قیام نسبت به سجود حالة اخرى یا نه حالة اخرى رکوع است؟ و إلا اگر قیام بود شک در سجود کرد برگردد سجده را انجام بدهد، اگر در رکوع وارد شد دیگر برنگردد، آن را باید جداگانه توضیح بدهیم فعلاً به این مقدار.

روایت دیگری هم بود که مال کتاب علی ابن جعفر بود، این را هم شرحش را دادیم، و توضیح مفصلی عرض کردیم در قرب الاسناد هنوز هم برای ما روشن نیست، تقریباً دو بار کتاب را آورده، یک بار نسخه مبوب است و یک بار نسخه، این روایت در متن نسخه غیر مبوب آمده، در مبوب نیست، نمی دانم چرا و آن هایش را نمی فهمیم.

حدیث شماره هفت همین حدیث اسماعیل ابن جابر بود که توش قال ابو جعفر بود و توضیحش را دادیم که این روشن نیست، حدیث شماره هشت حدیث محمد ابن مسلم از کتاب مستطرفات سرائر بود که توضیحاتش داده شد.

حدیث شماره نه یک حدیث محمد ابن مسلم بود از کتاب جناب مستطاب سعد ابن عبدالله، کتاب الرحمة، اصولا احادیث محمد ابن مسلم همه را یک جا خواندیم، این هم توضیحش گذشت.

حدیث شماره نه حدیثی است که مرحوم شیخ در تهذیب و استبصار دو بار هم نقل می کند از کتاب حسین ابن سعید با دو سند، عن حسین ابن سعید عن صفوان عن حماد ابن عثمان، کرارا عرض کردم صفوان ابن یحیی که از اجلای اصحاب است اصولا در اصحاب ما یک طبقه فوق العاده بالایی داریم که یکی از آن ها هم صفوان است جز طبقه های اول اصحاب ماست ایشان یک کتاب جامع به نظرم اسم صفوان را بیاورید، کتاب جامع فی الشرائع، جامع فی الاحکام، یک همچنین کتابی است، یک کتاب فقهی مفصلی داشته، ظاهرا این در اختیار حسین ابن سعید بوده و احتمالا صفوان هم از کتاب الصلوة حماد ابن عثمان، حماد ابن عثمان کتاب الصلوة دارد، این حماد ابن عثمان از حلبی هم نقل می کند، حماد ابن عیسی هم دارد، البته مثل این که کتاب الصلوة را به حماد، او از حریر نقل می کند پس حماد عن حریر، حماد ابن عیسی است، حماد عن الحلبي حماد ابن عثمان است، حماد ابن عثمان تنها هم نقل می کند، این کتاب الصلوة حماد است، کتابی به نام کتاب الصلوة داشته، صفوان آورده، این صفوان ابن یحیی را ببینید کتاب الشرائع، کتاب فی الحلال و الحرام، یک همچنین اسمی دارد که معلوم می شود که این همه روایات از کتاب صفوان است احتمالا از همین کتاب ایشان است.

عن حماد ابن عثمان، باز در تهذیب و استبصار حسین ابن سعید عن فضالة عن حماد ابن عثمان، این جا احتمالا فضاله راوی کتاب حماد است، روشن شد؟ اول و آخر سند مثل هم است، فقط وسطش عوض شده، حسین ابن سعید عن صفوان عن حماد ابن عثمان، این جا احتمالا حسین از کتاب صفوان گرفته که او از کتاب الصلوة حماد ابن عثمان گرفته است.

یکی از حضار: يعرف منه الان کتاب الوضو، کتاب الصلوة، کتاب الصوم، حج، زکات، نکاح

آیت الله مددی: پس همین کتاب الثلاثون، صفوان دوره فقه داشته، پس آن عبد الله ابن (مبهم ۵: ۳۶) به نظرم شرائع یا جامع مال اوست، سابقا نگاه کردم الان اسم هایشان یادم نیست، غرض این کتاب یعنی مجموعه آثار صفوان، آن عبدالله ابن (مبهم) داریم، علی ای حال اما فضاله کرارا عرض کردیم ایشان اهل کوفه بوده آمده به اهواز، میراث اهل کوفه را به اهواز آورده، هم حسین ابن سعید از

او نقل می کند هم علی ابن مهزیار، هر دو اهوازی اند، ایشان هم ثقه و جلیل است، پس بنابراین می شود گفت در اصل کتاب حماد بوده، یک نسخه در اختیار حسین ابن سعید بوده و بعدش هم کتاب صفوان.

پرسش: فضاله کتاب ندارد؟

آیت الله مددی: دارد، اما فکر می کنم بیشتر جنبه نقل آثار باشد

قال: قلت لأبي عبد الله (ع): أشك وأنا ساجد، فلا أدري ركعت أم لا، قال امض

اگر بگوئیم کتاب های حسین ابن سعید مشهور است، شیخ به ایشان طرق دارد، حالا بحث هایی راجع به حسین ابن سعید هست که الان جایش این جا نیست، با قطع نظر از طریق شیخ به کتاب حسین این سه نفر همه از اعلام طائفه اند. یک اصطلاحی دارند می گویند صحیح اعلائی مراد از صحیح اعلائی حدیثی است که همه بزرگانش نه فقط ثقات باشند بلکه اجلا باشند، اضافه بر ثقه بودن جز اجلای طائفه باشند، اصطلاحا به این صحیح اعلائی می گویند، اگر اصطلاح صحیح اعلائی را شنیدید مراد این است که روات تماما اضافه بر وثاقت جز اجلای طائفه باشند، حسین ابن سعید و صفوان و فضاله و حماد ابن عثمان هر چهار بزرگوار جز اجلای طائفه اند، به این لحاظ حدیث صحیح اعلائی است، بله عرض کردیم بخش اصولیش را هم عرض کردیم این ها سندی بود، روایت از امض فقط اصل در می آید، محرز بودن در نمی آید. امض با اصل غیر محرز می سازد یعنی در نمازت ادامه بده اما گفت بلی قد رکعت اصل محرز است، آن یقین و شک هم محرز در می آید، إلا تستیقن چون می خواهد بگوید یقین هنوز هست این یقین را تو پیدا بکن، یقین چون حالت کاشفیت دارد از آن طرف این جا کاشف که نیست همان طور که مرحوم نائینی فرمود در اصل محرز انکشاف هست کاشف نیست، در اصل محرز، من این عبارت نائینی را چند بار عرض کردم که در اصل محرز انکشاف هست اما کاشف نیست پس اگر یقین آمد آن هم با اصل محرز می سازد پس بنابراین روایاتی که داریم بعضی هایش با اصل محرز می سازد و بعضی هایش با اصل غیر محرز، عبدالله ابن چه دارد؟

یکی از حضار: کتاب فی الحلال و الحرام

آیت الله مددی: آهان، کتاب فی الحلال و الحرام، این کتاب ایشان هم قابل اعتماد است، علی ای حال یکی از کتاب ها هم همین بود که الان یکی از روایات حماد ابن عثمان بود که الان خواندیم.

حدیث شماره یازدهم، دیگر بنا شد تمام باب را به شماره بگویم که نکات فنیش روشن بشود، این حدیث منفردا در کتاب تهذیب و استبصار شیخ آمده، سعد، عرض کردم هر جا سعد دیدید از انفرادات شیخ است، سعد ابن عبدالله اشعری قمی صاحب کتاب الرحمة عن ابی جعفر، مراد از ابی جعفر دو نفرند، هر دو قمی هستند و هر دو هم کنیه شان ابوجعفر است و هر دو هم اسم هایشان احمد است و هر دو هم پدرشان محمد است، احمد ابن محمد اند و در این طبقه هستند، یکیش ابوجعفر احمد ابن محمد اشعری است و یکی ابوجعفر احمد ابن محمد برقی و هر دو هم در این طبقه اند لکن به حسب قرائن در این جا مراد اشعری است، سعد عن ابی جعفر مراد احمد اشعری است، عن احمد ابن ابی نصر، البته در استبصار محمد هم دارد چون این جا نوشته احمد بن ابی نصر، اگر نسخه تهذیب این باشد به لحاظ املا احمد ابن ابی نصر چون نسبت به جد است همزه بن را می گذارند، اگر نسبت به پدر باشد بن می نویسند و اگر جدش باشند ابن می نویسند،

عن أبان بن عثمان

از مرحوم بزنطی، بزنطی هم کتاب جامع دارد و هم کتاب نوادر دارد، بزنطی معروف است و از اجلاست و عرض کردیم شواهد قطعی بر این دلالت می کند که مرحوم اشعری در سفری که به عراق آمده برای تحمیل میراث ها به قم، یکیش هم میراث های بزنطی است، کتاب بزنطی را ایشان به قم آوردند، سعد هم قمی است، و این کتاب به حسب ظاهر بهترین نسخه کتاب بزنطی است، اصولا احمد عرض کردیم در کل کسانی که آثار کوفه و عراق را به قم آوردند احمد در راس همه آن هاست یعنی ما اجل قدر را از احمد اشعری نداریم، ابراهیم ابن هاشم هم خوب است اما احمد اجل از تمام اینهاست، پس وضع نسخه هم روشن است، نسخه مرحوم اشعری از کتاب بزنطی، حالا کدام کتابش است نمی توانیم تشخیص بدهیم، آن وقت بزنطی از ابان ابن عثمان، ابان هم صاحب کتاب است اما احتمالا این جا روایت باشد، عرض کردیم ابان یکی از شخصیت های مهم در حدیث ماست، اهمیتش حالا غیر از جلالت خودش،

.....

اهمیتش هم در این است که ایشان اهل کوفه بوده به بصره هم می رفته و تجارت داشته، آن وقت در بصره شیعه کم بودند، من چند دفعه این را عرض کردم، میراث های ما در بصره خیلی کم است، مثلاً اگر فرض کنید کل میراث را حساب بکنیم مال کوفه بین ۷۵ تا ۸۰ درصد است مال بصره ۶، ۷ درصد است، نسبت به کوفه خیلی پایین است و یکی از کسانی که این میراث ها را نقل کرده همین ابان است، این حلقه اتصال مابین کوفه و مابین بصره است، و عبدالرحمن ابن ابی عبدالله که این جاست ایشان بصری است، این حدیث از میراث بصره ماست، آن قبلی ها از میراث کوفه ما بود

قلت لأبی عبد الله (ع): رجل أهوى إلى السجود، فلم يدر أ رکع أم لم یرکع. قال: قد رکع

این جا همان مسئله دخول در غیر است، همین که از سجود رفته پایین به رکوع نرسیده این را غیر حساب کرده، در روایات غیر وقت سجده را غیر حساب کرده، فعلاً این روایت به لحاظ سندی شرح شد، حدیث خوب است، مشکل خاصی ندارد جز انفراد سعد که عرض کردیم روایت شاذ است، لکن معروف در اصحاب این است که به سجده نرسیده برگردد، این دارد که اگر هوی بود رفته نزدیک سجده، هنوز سجده نکرده است این دیگر برنگردد، بلی قد رکع، احتمال هم دارد یرکع، اشتباه نقل شده باشد، توضیحش در مرحله فروع قاعده تجاوز

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين